

مردم سالاری دینی

مردم سالاری دینی در رویکردی عمل گرایانه

« آسیب شناسی مردم سالاری دینی »

نوشته:

هژیر خسروی

مردادماه ۱۳۸۲

هژیر خسروی

مقدمه

مردم سالاری دینی عنوان ظاهراً خوش آیندی است که هم به رویکرد دینی در شیوه اعمال حاکمیت سیاسی نظر دارد و هم به مشارکت سیاسی مردم. اما اینکه امکان عملی تحقق چنین فرصتی تا چه میزان و بر اساس چه پیش فرضی هایی خواهد بود، موضوعی است که این مقاله به آن می پردازد.

عنوان « مردم سالاری دینی » عنوانی است پارادوکسیکال از ترکیب دو واژه مردم سالاری (دموکراسی) و دین که هر کدام در سیر تکوینی مفهوم خود از یک طرف با خطر عوام زدگی و از طرف دیگر با سوء استفاده صاحبان قدرت مواجه بوده اند.

دموکراسی از پایدار ترین واژه ها در فلسفه سیاسی است که در عین پایداری واژه از نا پایداری مفهوم و عدم وفاق در تعریف واحدی از مفهوم خود برخوردار بوده است لذا بسیاری از نظام های سیاسی برای دستیابی به پشتوانه مردمی در استمرار حکومت، کسب مشروعیت خود را از این واژه به دست می آورند. تناقض در محتوای مفاهیم متعلق به دموکراسی خود عامل عدم وفاق در مفهوم آن است. عوام زدگی آن ضمن آنکه زمینه تهییج عمومی است، موجبات سوء استفاده از مشارکت عمومی را برای صاحبان قدرت فراهم می آورد.

از طرفی واژه دین دارای طیف وسیعی از مصادیق آن بوده که در غرب از اساطیر آن وادیان بزرگ تاریخی تا ایدئولوژی های سیاسی معاصر را در بر می گیرد. لذا عدم وفاق بر سر تعریف واحدی از مفهوم دین در دنیای غرب خود معضل دیگری است که در ترکیب واژگانی « مردم سالاری دینی » این پرسش را پدید می آورد که کدام دین؟ اصطلاح « مردم سالاری دینی » نمی تواند به عنوان شیوه ای از اعمال حاکمیت سیاسی مفهوم واضح و روشنی از خود ارائه دهد و ترکیب شتاب زده این دو واژه طراحی واژه ای است که هم از نظر شکل و هم از نظر محتوای متناقض به نظر می آید.

بررسی دقیق تر مفهوم دموکراسی در تحول تاریخی آن از یک سو و دین و مبانی حکومتی آن از سوی دیگر ما را به دست یابی مفهوم دقیق تری از چگونگی مشارکت سیاسی مردم در اداره امور جامعه نزدیک ترمی کند، و چون زمینه اجتماعی طرح مردم سالاری دینی، جامعه اسلامی ایران است، مراد از دین در این ارزیابی اسلام خواهد بود.

بخش اول

۱- دموکراسی و خاستگاه تاریخی آن

واژه دموکراسی **Democracy** در سده شانزدهم از راه لفظ فرانسه **Démocratie** وارد زبان انگلیسی شد. اصل آن یونانی و از **Demokratia** مشتق می شود که ریشه های آن در کلمه **Demos** (مردم) و **Kratos** (حکومت یا فرمانروایی) است. دموکراسی دلالت می کند بر شکلی از حکومت که به تفکیک از حکومت های فردی با حکومت های اشرافی مردم در آن فرمان می رانند لازمه آن دولتی است که در آن نوعی برابری سیاسی میان مردم وجود داشته باشد. ولی تصدیق به این امر چندان معنایی ندارد.^(۱)

آبشخور اندیشه دموکراسی، به روایت تاریخ، یونان باستان است، که دموکراسی آن در تاریخ اندیشه سیاسی به دموکراسی مستقیم مشهور است. اساس این نوع دموکراسی بر اندیشه مشارکت استوار بود که به معنی مشارکت شهروندان برای تصمیم گیری در امور همگانی است. عمده بحث دموکراسی در یونان به دولت شهر آتن باز می گردد. اما شهروند در یونان باستان مترادف با مردم نبود. قسمت اعظم جمعیت آتن را غلامان و بردگان تشکیل می دادند. که علیرغم پرداخت مالیات فاقد شخصیت حقوقی (شهروندی) برای مشارکت در امور همگانی بودند. «دموکراسی آن روز آتن با توجه به جمعیت، با وضعیت امروزی قابل مقایسه نیست چرا که از شهری هزار نفری حدود یک دهم یعنی چهل هزار نفر حق رأی داشتند.»^(۲)

از عمده ترین ویژگی های جامعه آتن در یونان باستان منازعه طولانی و تاریخی آریستوکرات ها و دموکرات ها در تنازع قدرت می باشد آریستوکرات ها که به اشرافیت نسبی خود متکی بودند قادر به پذیرفتن مداخله عامه مردم در تصمیمات حکومتی نبودند و تنها در عصر طلائی دموکراسی باستان یعنی در دوره حکومت پریکلس، «در حقیقت این پریکلس است که اشراف را وادار ساخت تا به هر صورت در کنار طبقه فرو دست جامعه علیرغم میل باطنی اش بنشینند.»^(۳) این جدال بدون شک از ماهیت قدرت ناشی شده و نماد جدال تاریخی بر سر پاسخ این پرسش است که چه کسی باید حکومت کند؟ اما طرح دموکراسی در غالب یک اندیشه سیاسی جدی، به عنوان شکلی از حکومت در تفکرات افلاطون به ظهور می رسد.

افلاطون، سر خورده از دموکراسی آتن، که استاد او و فیلسوف بزرگ آتن - سقراط - را به دلیل پا فشاری بر اخلاق و چهره های سیاسی معاصرش به دلیل سیاست زدگی و نارسایی عقل بر مبنای تسلط

۱- دموکراسی، دیوید هلد، به نقل از «خرد در سیاست»، عزت الله فولادوند، ص ۳۶۳.

۲- تاریخ یونان قدیم، دکتر احمد بهمنش، به نقل از «در آمدی نظری بر تاریخ دموکراسی»، رضا بهشتی معز، ص ۳۹.

نفسانیات، تحمل نکرده و او را به مرگ محکوم نمود؛ در طرح مدینه فاضله خود به حاکمیت فیلسوف - سیاست مدار تن داده تا ضعف نفسانی بشری را که موجب سرکشی صاحبان قدرت و سوء استفاده از قدرت سیاسی می شود خنثی ساخته و در اندیشه سیاسی خود به طراحی انواع نظام های سیاسی پرداخته و در آن از دموکراسی به عنوان شیوه ای از اعمال حاکمیت سیاسی که به عوام فریبی و حاکمیت ارادل بر افاضل مبتنی است، یاد می کند و بدین گونه دموکراسی در تاریخ اندیشه سیاسی به عنوان شکلی از اعمال قدرت نهاد یافته تثبیت شده و از ظلمات قرون وسطی مبتنی بر اسکولا ستیسیسم به رنسانس - نقطه عطف تاریخ اندیشه سیاسی در غرب - راه یافته و پس از نوزائی اروپا منشأ مجادلات سیاسی در باب حاکمیت شده در اندیشه منتسکیو در غالب تئوری تفکیک قوا در وجه منفی به عنوان عامل بازدارنده انباشت قدرت سیاسی حاکمان و در اندیشه ژان ژاک روسو در وجه اثباتی در شکل مشارکت به عنوان عامل اساسی حضور توده در حاکمیت سیاسی نمایان می شود. از آن پس این دو جریان فکری، مبانی اندیشه دموکراتیک را در تاریخ اروپا تا زمان معاصر شکل داده است. به گونه ای که در قرون جدید و معاصر اروپا هر نوع تئوری یا اندیشه در باب دموکراسی متأثر از این دو متفکر سیاسی مغرب زمین است .

۲- دموکراسی در دوران معاصر

طنین واژه دموکراسی گوش دوران معاصر را پر کرده است. اکثریت فرمانبر در همه اشکال نظام های سیاسی معاصر چشم امید خود را به دموکراسی دوخته اند چرا که بنیادی ترین عنصر دموکراسی، واژه آزادی است و نظام های سیاسی به راست یا دروغ از آن سخن می گویند زیرا مهمترین دستاویز سیاسی برای جلب حمایت اکثریت به منظور حفظ و تداوم بقای نظام های سیاسی است.

بدون شک دموکراسی مستقیم مختص یونان باستان بوده و به زعم اندیشمندان سیاسی آرمانی ترین شکل دموکراسی است، اما به دلیل پیچیدگی جوامع انسانی معاصر، توسعه جوامع سیاسی، گسترش علوم ارتباطی، رشد صنعت و حاکمیت ماشینیسیم و کثرت گروه های اجتماعی در جوامع مدنی و پیچیدگی مناسبات انسانی و نیز ازدیاد جمعیت جوامع مختلف امکان انطباق آن با هیچ یک از جوامع مدنی کنونی نیست. با این وجود اساسی ترین عامل پیدایش اندیشه دموکراسی در تاریخ مغرب زمین که علت نهایی آن نیز می باشد، یعنی حاکمیت اراده عمومی مبتنی بر خرد سیاسی وجه اشتراک دموکراسی های یونان باستان و دوران معاصر است.

در دوران معاصر همه اشکال نظام های سیاسی مدعی دموکراتیک بودن ، به عنوان دموکراسی مستقیم، یا « دموکراسی لیبرال و انتخابی^(۱) » است، یا « دموکراسی مبتنی بر مدل تک جزئی^(۲) » .

« دموکراسی انتخابی به این معناست که تصمیمات تأثیر گذار در جماعت، نه عموم اعضای آن بلکه گروهی از افراد می گیرند که « مردم » آنان را برای این مقصود انتخاب کردند ... نظام حکومتی کشور های بسیار پرت از یکدیگر مانند ایالات متحده آمریکا و بریتانیا و آلمان و ژاپن و استرالیا و زلاندنو و کوستاریکا و سنگال و جاهای دیگر به این نام خوانده می شوند^(۳) » اما مدل تک جزئی دموکراسی « تا همین اواخر بر شوروی و بسیاری از جوامع شرقی چیره بود و هنوز هم در برخی از کشور های جهان سوم غلبه دارد.^(۴) »

آنچه مسلم است اعمال حاکمیت سیاسی در جوامع مدنی مختلف، تحت عنوان واحد دموکراسی، به طور یکسان و مشابه صورت نمی گیرد این موضوع قبل از هر چیز بیانگر عدم توافق بر سر مفهوم واحدی از دموکراسی و نشانه تشتت آراء سیاسی در ارائه تعریف واحدی از این واژه جنجالی است. اما بیش از آن، نشانه ای از این واقعیت است که پیشینه تاریخی هر جامعه مدنی، بستر فرهنگی و فضای اعتقادی حاکم بر آن، روحیات و علائق مشترک اجتماعی، رشد صنعتی، محیط جغرافیایی، شیوه تعلیم و تربیت، رشد سیاسی، موقعیت استراتژیک آن ... همه و همه انتخاب مدلی از اعمال قدرت سیاسی مبتنی بر دموکراسی را می طلبد که با فضای حیاتی آن جامعه متناسب باشد. اما اینکه در انجام این مهم از طرف صاحبان قدرت تا چه حد صداقت و یا عوام فریبی دخیل خواهد بود، جای تأمل دارد و اگر بر این مسأله معضل بحران نهاد های اجتماعی را در جوامع مختلف در نظر آوریم و میزان سازگاری آنها را با مناسبات اجتماعی بررسی کنیم بیش از پیش تعارض دموکراسی در تئوری و عمل مشاهده خواهد شد .

۳- دموکراسی: الف - ماهیت

دموکراسی ماهیتاً تلاش تئوریکی است برای پیشگیری از سوء استفاده حاکمان از قدرت سیاسی و مشارکت عمومی در تصمیم گیری های اجتماعی. در دموکراسی فرض بر این است که چون همه مردم به صورت منفرد امکان مداخله مستقیم در تصمیم گیری های عمومی را ندارند و عقلاً نیز این کار غیر ممکن است، لذا عموم مردم با تفویض قدرت خود به یک شخصیت حقوقی به نام حکومت که کار گزاران آن

۴-۳-۱- دموکراسی، دیوید هلد، همان، ص ۳۶۴ .

اشخاص حقیقی هستند، بر آوردن مصالح عام را از او انتظار دارند. بنابراین، این شخصیت حقوقی ایفای نقش اجتماعی قدرت را به عهده گرفته، به اعمال قدرت سیاسی می پردازد.

لذا این شیوه اعمال قدرت به حکومت « مردم بر مردم » یا به تعبیر آبراهام لینکلن « حکومت مردم به وسیله مردم و برای مردم » یا « حکومت اکثریت » و تعابیر مشابهی نامیده می شود. این شکل ساده برخورد با مسئله بیش از آنکه ماهیت دموکراسی را نشان دهد، خواست عمومی را نمایان می سازد، خواستی مبتنی بر اینکه مردم دوست می دارند حق تعیین سرنوشت و مقدرات زندگیشان بر عهده خودشان باشد. لذا خواست مردم تبدیل به شعاری می گردد که جایگزین ماهیت دموکراسی می شود و این سنگ بنای اولیه مهیا بودن زمینه عوام فریبی در دموکراسی است. در حالی که عملاً امکان اداره مردم به وسیله مردم ممکن نیست، چرا که اعمال قدرت سیاسی در قالب قدرت نهاد یافته که کیفیت اجتماعی دارد باید توسط یک گروه انسانی مطابق با ضوابطی خاص مستقل از اراده کارگزاران یک شخصیت حقوقی به نام حکومت صورت گیرد؛ لذا عموم مردم فاقد توانایی تدوین قانون یا اجرای آن خواهند بود، پس حکومت اکثریت به دست اقلیت صورت می گیرد و این اقلیت پس از تثبیت جایگاه حقوقی خود به هر شیوه ای سعی در ابقای خود در موقعیت فرمان رویی خواهد داشت. چرا که بنیاد دموکراسی بر خرد محض است، اما صاحبان قدرت، فارغان از تمنیات نفسانی نیستند، لذا به واسطه قدرت بر منابع ثروت نیز دست می یابند (و بر عکس) و به واسطه ثروت به ساخت افکار عمومی، ایجاد گروه های فشار، ایجاد یا تطمیع نهادهای اجتماعی و تبلیغ به عنوان موثرترین شیوه فریب روی می آورند. این است که مردم بی آنکه بدانند، آنچه را که حاکمان می خواهند، به گمان آنکه میل خودشان است شعار خود کرده و انجامش را از هیئت حاکمه خواستار می گردند.

لازمه دموکراسی، آگاهی دسته جمعی است اما آگاهی را دستگاه های تبلیغاتی، بنیاد های فرهنگی، مطبوعات مزدور، قلم های فروخته شده و ... به گونه ای تولید می کنند که نه تنها فکر بلکه ذائقه افراد نیز متناسب با خواست اقتصادی صاحبان قدرت، یا صاحبان امتیاز در طبقه قدرتمند جامعه باشد. اینگونه است که مردم بین حق و باطل، راست و دروغ در نوسانند.

از طرفی حکومت اکثریت به دست اقلیت، خود، نافی دموکراسی است؛ یعنی دموکراسی عملی، ناقص دموکراسی تئوریک است. اگرچه برای رفع این نقیصه بزرگ پارادوکسیکال بودن ماهیت دموکراسی،

مدافعان آن تمهیدات یا توجیهاتی اندیشیده اند.^(۱) اما این تلاش ها تا کنون تناقض ذاتی دموکراسی را حل ننموده است .

از طرفی محتوای همهٔ مدل های دموکراسی مبتنی بر اصولی چون آزادی، برابری و مشارکت است. آزادی از جمله مفاهیمی است که همچون دموکراسی از وفاق بر سر تعریف بر خوردار نیست و بیشتر جنبهٔ حقوقی یافته تا انسانی . گر چه در دموکراسی لیبرال، تکیه بر آزادی یک اصل اساسی است اما شق قالب این نگرش سمت و سوی اقتصادی ملموس تری دارد و انسان را در نهایت در اسارت ماشینیسیم به گونه ای الیناسیون (از خود بیگانگی) دچار می کند و در شکل سوسیالیستی آن با توجه به زیر بنا بودن ابزار تولید، آزادی انسان در حوزهٔ اخلاقی نفی و به عنوان یک رو بنا در مادیت تاریخ محو شده و به جایگزینی هیستوریسم و نهایتاً دترمینیسم منجر می شود.

برابری نیز اگر به معنای حقوق شهروندی است، صرفاً در تبدیل انسان حقیقی به انسان حقوقی نقش داشته و فرد انسانی از یک موجود ارزشمند صاحب اختیار، به یک « رأی » تبدیل شده که آن هم، بازیچهٔ تبلیغات حزبی، یک الیگارش حاکم بر احزاب و نماد های اجتماعی می گردد. در شق سوسیالیستی فردیت انسان در اطاعت از ضابطه های حزبی محو شده، آدمی به یک وجود اعتباری برای تحقق اهداف ایده ایستی و حاکمیت طبقه پرولتر تبدیل می گردد.

در باب مشارکت نیز با توجه به جو مسموم کننده تبلیغات در دموکراسی لیبرال، اگر چه حرکت ابتدایی جهت مشارکت خود جوش باشد (که آنهم متأثر از وعده های کاندیدا های حزب است.) اما جهت گیری آن متأثر از فضای فکری ناشی از صرف هزینه های هنگفت تبلیغاتی خواهد بود. بنا بر این شهروندان چه در نظام سوسیالیستی و چه در نظام لیبرالی، به نام دموکراسی، هویت فردی و انسانی خود را از دست داده، از یک موجود حقیقی به یک وجود حقوقی تبدیل شده و در همان حال که خود را آزاد می پندارد و به اندیشهٔ خود عمل می کند، در حقیقت موجود مسخ شده ای است که اندیشه اش غالبی است و زندانی سیل خوراک فکری صادر شده از صاحبان قدرت است، بی آنکه دیوار های سترگ زندان را ببیند، و با گوش هایی باز و چشمانی کور، از آزادی ای سخن می گوید که به صاحبان قدرت اعطا می کند نه به خود .

۱- به عنوان مثال رک : دموکراسی، کارل کوهن، ترجمهٔ فریبرز مجیدی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی .

ب- ابزارها

ابزارهای دموکراسی، در حقیقت همان قواعد تصمیم‌گیری در آن است. «دموکراسی از نظر منطقی به هیچ قاعده تصمیم‌گیری منحصر به فردی مقید نیست بسته به ماهیت اجتماعی و مسایل آن، قواعد مختلف می‌توانند به عنوان ابزار با ارزش دموکراسی مورد استفاده قرار گیرند.»^(۱) «هدف قواعد تصمیم‌گیری که همان ابزارهای دموکراسی است، در حقیقت تعیین میزان آراء عمومی مورد نیاز جهت قدرت یا تصمیم‌گیری است.»

یکی از مهم‌ترین ابزارهای دموکراسی «قاعده اکثریت» است که در آن کارایی و حمایت تلفیق شده و مطمئن‌ترین وسیله مصالحه است. اما مفهوم اکثریت، خود دارای ابهام است و اکثریت نسبی و مطلق را شامل می‌شود. «قاعده اکثریت ممکن است به یکی از این معنی‌ها باشد: (آ) حکومت به وسیله اکثریت کسانی که بالفعل رأی می‌دهند؛ (ب) حکومت به وسیله اکثریت کسانی که می‌توانند رأی دهند؛ (ج) حکومت به وسیله اکثریت اعضا»^(۲). قاعده اکثریت اگرچه ابزار عمده حاکمیت مبتنی بر دموکراسی است، اما اولاً با توجه به نسبت مفهوم اکثریت، هدف حکومت، دستیابی به خواسته خود یا جلب حمایت مردمی است؛ ثانیاً اگر اکثریت یک جامعه تحت تأثیر القائات تبلیغی یک حزب یا نهادهای اجتماعی خاص به ثبات در خواسته خود رسید و به یک اکثریت مطلق تبدیل شد در این صورت دموکراسی در آن جامعه تحت فشار امیال شخصی یا حزبی و گروهی دچار مخاطره می‌گردد. بنا بر این خود این ابزار در حالت‌های خاصی می‌تواند به جای تثبیت دموکراسی خطر انحدام آن را به همراه داشته باشد.

در دموکراسی غیر مستقیم، مشارکت مستقیم مردم امری است محال؛ لذا در این گونه موارد اقلیت انتخاب شده مردم به مشارکت در اعمال قدرت سیاسی با حکومت خواهند پرداخت. بنابر این نمایندگی ابزار مهم دیگر دموکراسی است. «واقع این است که رژیم پارلمانی برای این به وجود آمد که قدرت را محدود کند و دولت در مقابل مجلس مسئول باشد. اما نمایندگانی که در این مجالس به کرسی وکالت می‌نشینند بر خلاف نظر روسو که می‌گفت: «موقعی که شهروندان طرف شورا قرار می‌گیرند، باید اراده عمومی را در نظر داشته باشند» طبیعتاً بیشتر متمایل به کرسی نشاندن عقاید و منافع خود هستند تا تحقیق در اینکه مصلحت عام در کجاست؟»^(۳)

۱- دموکراسی، کارل کوهن، همان ص ۹۹.

۲- همان، ۱۰۷-۱۰۶، در مورد قاعده اکثریت رک: دموکراسی، کارل کوهن.

۳- قدرت سیاسی، ژ. ولایر، دکتر بزرگ نادر زاد، انتشارات کتاب زمان، ۱۳۶۲، ص ۱۶۶.

در دموکراسی های غربی، وجود احزاب سیاسی یکی از شاخص های عمده دموکراسی است، به گونه ای که دموکراسی های معاصر غربی عمدتاً با احزابی که از قرون نوزدهم تقریباً همزاد اندیشه دموکراسی محسوب می شوند شناخته می شود.

کار ویژه احزاب سیاسی در دموکراسی غربی، روشن گری اذهان عمومی و ایجاد سازمان سیاسی به صورت یک نهاد اجتماعی است که بار اصلی انتخابات و معرفی تربیت شدگان سیاسی خود را به مردم بر دوش دارد.

از نظر ثبات نظام سیاسی جامعه مدنی، وجود احزاب تأثیر وافر دارد و از تشکل های سیاسی زیر زمینی و حرکت های خشونت آمیز جلوگیری می نماید. وجود احزاب به صورت های تک حزبی یا دو حزبی یا چند حزبی خود عامل جدیدی است که بر اصل تفکیک و موازنه قوا در کشور های اروپایی تأثیر به سزایی دارد.

با این وجود برخی اندیشمندان، مانند ربرت میخلز، در نقادی حزب در دموکراسی های غربی، دموکراسی مبتنی بر حزب را بی محتوا دانسته و به درستی نشان می دهد که وجود یک گروه متنفذ برخوردار از تمرکز سیاسی قدرت حزبی، منجر به حاکمیت الیگارشسی ناشی از سازمان خواهد شد بنابراین در جامعه مدنی قدرت اکثریت به نام الیگارشسی در قالب حزب اعمال می شود و این ضعف ابزاری دموکراسی خواهد بود.^(۱)

ج- اهداف

دموکراسی با عطف به مبانی، شرایط، ابزارها و تعاریف متعدد آن در یک چشم انداز کلی در شکل لیبرالی آن به دنبال دولت رفاه در فرم سوسیالیستی آن رسیدن به جامعه بی طبقه ای است که محرومین و فرودستان جامعه پس از حاکمیت برولتاریا به رهایی از قید و بند های طبقاتی و دست یابی به نیاز های مادی خود نائل می شود. همه تلاش های عملی دموکراتیک و تئوری های سیاسی در باب دموکراسی در واقع مجموعه تلاش هایی است برای تمرین مدل هایی که در عمل معایب آن شناخته شده و با تدابیر عقلانی و رویکرد خرد سیاسی به رفع آن نواقص در راستای این هدف کلی پرداخته شود. این است که دموکراسی در

۱- در این مورد رک: کتاب ارزشمند «جامعه شناسی احزاب»، ربرت میخلز، دکتر احمد نقیب زاده، همچنین «سیاست و حکومت در اروپا»، دکتر

احمد نقیب زاده .

حقیقت گونه ای آرمان و ایده است، و نوعی اتوپیا و مدینه فاضله ای است که اندیشه سیاسی غرب با توجه به بستر فرهنگی و تاریخی اش آن را عملی تر از سایر مدینه های فاضله شناخته و ممارست خود را در جهت تحقق آن به طور جدی از یک قرن پیش آغاز نموده است و علیرغم نومیدی و یأس ناشی از شکست آن در جنگ جهانی دوم و تولد فرزندان ناخلفش چون نازیسم و فاشیسم از معرکه تنازع ایده ها جان به در برده و سرعت تحولات اجتماعی موجب تسریع در رویکرد و ارزیابی به آن گردیده است.

د- شرایط

دموکراسی به عنوان یک پدیده تاریخی برای ظهور خود و امکان وقوع اجتماعی به شرایطی نیازمند است. کارل کوهن در کتاب «دموکراسی» بحث مبسوطی در این رابطه ارائه نموده و شرایط دموکراسی را به چهار دسته کلی تقسیم نموده است: شرایط مادی دموکراسی، شرایط مبتنی بر قانون اساسی دموکراسی، شرایط فکری دموکراسی و شرایط روانشناسی دموکراسی.^(۱) کوهن برای هر یک از این شرایط چهارگانه، لیستی از شرایط های دیگر مطرح می کند که ورود به آن مباحث مجالی طولانی را می طلبد که در حوصله این مقاله نیست. اما آنچه از تلاش فکری او مشهود است تشتت اندیشه او در ارتباط عقلانی همه این شرایط بوده و خود به ناچار اذعان می دارد: «هیچ هماهنگی لازمی میان شرایط متعدد دموکراسی وجود ندارد. بعضی متقابلاً یکدیگر را تقویت می کنند، همچنین ممکن است گاهی به حد اعلا رسیدن یک شرط مغایر با، یا متمایل به محدود ساختن شرطی دیگر باشد... به طور کلی شرایط دموکراسی تمایل به هماهنگی دارند هر چند همواره دارای چنین تمایلی نیستند.»^(۲)

از جمله شرایطی که او مد نظر دارد، شرایط محیطی است. «دموکراسی بویژه در حوزه سیاسی به اوضاع و احوال مادی خاصی نیاز دارد تا مشارکت همگانی اعضا را عملی سازد. از یک سو محیط طبیعی، آب و هوا، موقعیت سرزمین، و از این قبیل نباید بیش از حد بر این مشارکت اثر گذارد... اما در مورد اکثریت جمعیت روی زمین، همین عوامل محیطی هنوز به صورت موانع جدی در اجرای مشارکت اجتماع در پهنه های وسیع باقی مانده اند... حتی برای اجتماعات کوچکتر که خود با هم متحدند، دموکراسی هنگامی دشوار تر می شود که عوامل محیطی بر سر راه تکامل شرایط دیگری که خود برای دموکراسی لازمند موانعی به وجود آوردند.»^(۳)

۱- دموکراسی، کارل کوهن، فریبرز مجیدی.

۲- همان، ص ۱۵۵.

۳- همان، ص ۱۶۲-۱۶۱.

شرایط اقتصادی دموکراسی نیز از دیگر شرایط مادی آن می باشد، آنچنان که خود کارل کوهن معتقد است: « فیلسوفان متعدد - بعضی مارکسیست، برخی کاپیتالیست، و عده ای نه این و نه آن - استدلال می کنند که دموکراسی (بویژه دموکراسی های ملی) بدون داشتن مجموعه خاصی از مقررات اقتصادی نمی تواند موفق شود. ^(۱) » و بعد کوهن « وجود درجه ای از رفاه اقتصادی ^(۲) » را شرط دموکراسی می داند. اگر چه اعتراف می کند که « خود دموکراسی در قلمرو علم اقتصاد مستلزم هیچ نظام اقتصادی خاص اعم از مالکیت عمومی یا مالکیت خصوصی نیست. ^(۳) » من به همین دو مورد از شرایط مادی اکتفا نموده و یاد آوری می کنم که با توجه به مطالب فوق لازمه تجلی دموکراسی رشد فن آوری (تکنولوژی) است چرا که اگر شرایط محیطی و رفع موانع طبیعی جهت تسهیل ارتباطات اجتماعی از شروط دموکراسی است، پس معلول آن که فن آوری است الزام اساسی این شرط خواهد بود، از طرفی اگر دموکراسی اقتصادی حتی به شکل ضعیف آن یعنی وجود درجه ای از رفاه اقتصادی از شروط تحقق دموکراسی است - که همینطور هم هست - و نیز فن آوری نیز از الزامات آن می باشد؛ بنا بر این بستر تحقق دموکراسی اساساً مادی است. اگرچه نگرش لیبرالی به دموکراسی، کاپیتالیسم را در پی خواهد داشت. آنچنانکه در عمل نیز اثبات گردیده و نگرش سوسیالیستی دموکراسی نیز، علیرغم شعارهای فریبنده آن، با طرح جامعه بی طبقه در حقیقت به گونه ای از اقتصاد معیشت و برابری اقتصادی توجه دارد تا انسانی، لذا می بینیم دموکراسی در هر شکل آن نه بستر شکوفائی کمالات انسانی بلکه گونه ای ایده آلیسم در اقتصاد سیاسی است آن چنان که علت غائی ابزارهای دموکراسی نیز زمینه سازی هر چه بیشتر رفاه اقتصادی و دولت رفاه است. یعنی تزئین طویله طبیعت با آخور های طلائی که یونجه های آن با آخرین دستاورد های تکنولوژیک متناسب با ذائقه غریزه تهیه شده است.

علیرغم تکیه دموکراسی بر خرد و عقلانیت می بینیم که مدل های دموکراسی چه در شکل لیبرالی آن و چه در شکل سوسیالیستی آن در روابط بین الملل اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خود را مبتنی بر چپاول کشورهای توسعه نیافته قرار داده، در روزگاری به استعمار مبتنی بر نظامی گری و در دوران متأخر در قالب استعمار نو بنام فرهنگ و تمدن همان اهداف چپاول را دنبال می کند (نمونه جنگ اخیر آمریکا با عراق که به نام آزادی ولی به قصد چپاول صورت گرفته است.) و نیز در خود دنیای غرب (نمونه جنگهای جهانی اول و دوم و ظهور نازیسم و فاشیسم). مابقی بحث های داغ پیرامون دموکراسی نظیر آزادی قلم و بیان، حذف سانسور، تعلیم و تربیت و ... ژست های جنتلمنی یا پرستیژ دموکراسی است تا غلظت محتوای اقتصادی آن و

تمایلات امپریالیستی آن کم رنگ تر جلوه کند (چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا).

۴- دموکراسی و انسان شناسی

انسان غربی به میزانی که با چراغ علم به شناخت و سپس تسلط بر طبیعت، بیشتر نائل شده از خویشتن بیشتر فاصله گرفته و به میزانی که از مذهب دور شده، خویشتن را بیش از پیش مجهول یافته است. عنوان کتاب الکسیس کارل «انسان موجود نا شناخته» برجسته ترین عبارتی است که بر پیشانی دنیای معاصر حک شده و جلوه می نماید. «انسان امروز بیش از همیشه می تواند انسان را بسازد، اما کمتر از آن می داند که چه بسازد؟ چنانکه درباره زندگی نیز چنین است، می تواند هر گونه بخواهد زندگی کند، اما نمیداند چگونه؟ زیرا نمی داند چرا؟ اینهاست سئوالات اساسی که در جامعه های سرمایه داری کسی نمی تواند برای آنها پاسخی بیابد و در جامعه های کمونیستی، کسی یارای طرح آنها را ندارد. (۱)»

رابطه دموکراسی و انسان مبتنی بر اومانیزم است. در بینش میتولوژیک یونان باستان انسان موجودی بود مقهور خدایان. خدایانی که تحت سیطره زئوس، همه قدرت های جهان را در تملک داشتند و در جدالی نا برابر با انسان برسر آن بودند تا آدمی هرگز بر آگاهی و شناخت دست نیافته و توان تسلط بر طبیعت که عرصه فرمان روائی خدایان بوده را بدست نیاورد. اما پرومته آتش (آگاهی) را از آسمان می دزدد و به انسان می دهد. و به این جرم خدایان او را مجازات کرده بر سر کوهی به زنجیر می بندند تا عقابی جگرش را بخورد. به این ترتیب او به جرم آگاهی بخشیدن به انسان دچار چنین مجازات فجیعی می شود. بنا بر این در ذهن اساطیری یونان باستان بین خدایان، که مظاهر قدرت های طبیعی اند، با انسان، که مقهور طبیعت است تضاد و جدالی است که نماد اساسی جنگ قدرت است. این است که خدایان یونان باستان نه در کنار انسان که در برابر اویند، و انسان یونان باستان می کوشد تا با تسلط بر طبیعت از قید خدایان رها شود. بنابر این انسان شناسی یونان باستان مبتنی بر اومانیزم و اصالت دادن به انسان در برابر خدایان است.

اومانیزم غربی معاصر نیز دنباله همان اومانیزم یونان باستان است. در اینجا کاتولیسیسم جای خدایان اسطوره ای را گرفته است و از هرگونه آگاهی و شعور انسانی خارج از معتقدات اسکولاستیسیسم حاکم بر کلیسا به شدت برخورد می کند و برای انسان خاطی فاجعه می آفریند و با انگیزسیون خویش حتی درونیات او

۱- علی شریعتی، انسان، مارکسیسم-اسلام، انتشارات؟، چاپ دوم، تاریخ چاپ؟، ص ۵.

را نیز می‌کاود. رهایی از سیطره کاتولیسیسم شوق دست‌یابی به قدرت و تسلط بر طبیعت را در انسان غربی که کور سوی چراغ علم پیش‌پیش را روشن کرده بود و از ظلمات قرون وسطی رهیده بود، برانگیخت. انسان در برابر آسمان بار دیگر اصالت یافت و در جدال زمین و آسمان، مذهب به آسمان رفت و انسان ماند و چراغ کم‌نور علم.

این است که در دنیای معاصر هم لیبرالیسم غربی و هم کمونیسم تلقی واحدی از اومانیزم دارند چرا که نگرش هر دو تلقی مادی از انسان است. اومانیزم یونان باستان، زیبایی را در پیکر انسان متجلی می‌کند و او را تناسب اندام می‌دهد و از او پیکره‌هایی می‌سازد که بعضاً در دنیای غرب ماندگار شده‌اند.

اومانیزم دنیای معاصر غرب نیز زیبایی را در پیکر انسان متجلی می‌کند آن هم با جدیدترین دست‌آورد های علمی، اما نه برای پیکر تراشی بلکه برای مانکن ساختن و در خدمت سکس بودن.

این است که کمتر داستان یا فیلمی در غرب ساخته می‌شود که سکس همراه با تناسب اندام در آن حضور نداشته باشد و بخش عظیمی از اقتصاد انسان غربی بر در آمد های ناشی از همین نگرش متکی است. انسان در اومانیزم غربی کودکی است که دستش را از دست مادر بیرون کشیده و در شلوغی بازار گم شده است، این کودک گم شده؛ یا احساس اندوه او را به یأس و ناامیدی می‌کشاند (نیهیلیست) یا نسبت به آنان که خوب می‌خورند و خوب می‌چرند احساس کینه پیدا می‌کند و در توهم جبر تاریخ و مبارزه طبقاتی و آرزوی مدینه فاضله‌ای که در آن همه خوب بخورند و خوب بچرند فرو می‌رود (مارکسیست)؛ یا نومید از پیدا کردن مادر^(۱) به اندیشه گنگ و کور و بی‌هدف بودن زندگی می‌رسد و خویشتن را یک «به خود وانهاد» می‌یابد و خودش مربی خودش می‌شود (اگزیستانسیالیست) یا پشت ویتترین های مغازه های شهر دنیا، ذوق زده مصرف می‌شود که می‌شود مصرف زده و مصرف پرست، با آرزوی حاکمیت دولت رفاه در غالب دموکراسی تکنوکرات امروزی (لیبرال).

۱- بر خلاف مارکسیست ها که خدا را نفی می‌کنند، سارتر در مجموعه هستی همه چیز را سر جای خودش می‌بیند اما نقص بزرگ این مجموعه کامل را

۵- دموکراسی در بستر سوسیالیسم و کاپیتالیسم.

دموکراسی هم با اقتصاد آزاد سرمایه داری (کاپیتالیسم) و هم با اقتصاد دولتی (سوسیالیسم) سازگار است، اگر چه مدل های غربی دموکراسی نشان می دهد که دموکراسی با سرمایه داری سازگار تر به نظر می آید و آرمان های آن در بستر کاپیتالیسم بیشتر فرصت تجلی می یابد.

« اصول سرمایه داری را بر خلاف اصول سوسیالیسم نمی توان به عنوان اصول علمی پذیرفت. منشأ قوانین و اصول سرمایه داری همان طرق و روش های اقتصادی جوامع و ظروف مختلف در راه ازدیاد ثروت و سود عمومی بر پایه مالکیت های خصوصی می باشد و مفهوم آزادی از این نظر آزادی فرد در راه افزایش ثروت فردی و اجتماعی است ... با دقت و بررسی در روش های اجتماعات سرمایه داری این مطلب مشهود است که آزادی و مقررات در نظامات سرمایه داری چون آزادی صوری و فاقد ضمانت و مسئولیت می باشد منشأ سلب آزادی و محدود شدن اکثریت می گردد. زیرا مقررات و قوانین سرمایه داری در همان حال که راه بروز استعدادها است و دست همه را در راه تولید و انتفاع باز می گذارد خواه امکانات بدست آوردن قدرت و تصرف در سرمایه های عمومی و مسائل تولید را برای دسته و طبقه خاصی فراهم می سازد و بیشتر کسانی که از جهت استعداد های نفسانی و مقابله با عوامل و تراحم اجتماعی نا توان تر می باشند قهراً مقهور و عقب رانده تر می شوند و تا حد صفر آزادی آنها سلب می گردد زیرا در محیط سرمایه داری و آزادی بدون مسئولیت راه برای حکومت و قدرت نا محدود افرادی که امکانات بیشتر برای آنها فراهم شده باز می گردد؛ بدون آنکه مسئولیت و ضمانت اجتماعی برای کسانی که فاقد استعداد و امکانات بیشترند در میان باشد. هر چه اصول و نظریات و مقررات سرمایه داری دقیق و مستدل باشد باز در چهار دیوار روح سرمایه داری و در بند های آن می باشد که نیرو های فکری و عملی انسانی را در خدمت افزایش سرمایه و سرمایه داران به بند می کشد و محدود می سازد، و هیچ نظری در آن به مسئولیت اخلاقی و به کار انداختن تولید و ثروت در راه خدمت به انسان نیست. تأسیس بنگاه هایی به عنوان خیریه تعاونی و قدر دانی از نیروی بشری یا گاهی محدود کردن احتکار یا افزایش مزد، همه در مسیر بهره برداری از نیرو های انسانی و افزایش ثروت می باشد ... اعانه و کمک های سرمایه پرستان در حد شیری است که دوشنده به پستان گاو می مالند تا ظرف خود را هر چه بیشتر پر کند یا مانند ظرف آبی است که در تلمبه می ریزند تا از منبع آب، حوض خود را پر کنند. اگر

بعضی از اقتصاديون سرمايه داری (مانند کينز انگلیسی)، احتکار و ذخیره یا ربا را ممنوع و مردود می شناسند از جهت جلوگیری از تجاوز به مصرف کنندگان و بینوایان نیست؛ از این رو است که گاهی به وسیله احتکار یا ربا سطح تولید یا خرید پایین می آید و از سود سرمایه داران کاسته می شود، و اگر درباره افزایش مزد کارگران نظر می دهند برای آن است که قدرت کار و خرید آنها بیشتر شود... نظام سرمایه داری مطلق و بی بندوبار نمی تواند هدفی جز استثمار و استعمار دیگران داشته باشد.^(۱)»

« هر دو نظام اجتماعی سرمایه داری و کمونیسم - هرچند در دوشکل مختلف - انسان را به عنوان یک «حیوان اقتصادی» تلقی می کنند و اختلاف شکل برسر این است که کدام یک از این دو، در تأمین نیازمندی های این حیوان موفق ترند؟ اکنون میسّم شالوده فلسفه زندگی در جامعه سرمایه داری صنعتی غرب است که در آن، به گفته فرانسيس بيکن «علم جستجوی حقیقت را رها می کند و در طلب قدرت برمی خیزد!» نیازهای مادی که هرروز زائیده می شوند و به صورت تصاعدي افزایش می یابند تا دامنه مصرف را هم از نظر کمیت و هم کیفیت و هم تنوع گسترش دهند و بدینگونه سود مادی دستگاههای عظیم تولیدی را که سرسام آور می چرخند هرچه بیشتر کنند، و انسانها را به صورت موجودات مصرف پرست درآورند، بار سنگین تلاشی صرع آور را هر روز بر افراد انسانی بیشتر تحمیل می کنند، آنچنان که حتی معجزه ماشین تکنولوژی جدید - که باید انسان را از اسارت در کار مادی رها می کرد و اوقات فراغت او را افزون می ساخت - کاری از پیش نمی برد و سرعت تولید نیازهای تفننی مادی از سرعت خارق العاده تکنولوژی تولید هم بیشتر شده است و انسان در میان این سرسام جبری سرعت، هر روز محکوم تر، غرقه تر، و از خود بیگانه تر می شود و نه تنها دیگر مجالی برای رشد ارزش های معنوی و کرامات اخلاقی و طلوع استعداد های قدسی او نیست بلکه سرا پا غرق شدن در تلاش برای مصرف مادی و مصرف برای تلاش مادی و فرو رفتن در یک مسابقه دیوانه وار در تجمل و تفنن، ارزش های سنتی اخلاق وی را نیز دست خوش تعطیل و زوال کرده است.

در جامعه کمونیستی نیز منحنی حرکت اخلاقی انسان این چنین است. بسیاری از روشن فکران به علت تضاد سیاسی و اختلاف سیستم سیاسی میان جامعه های کمونیستی و کاپیتالیستی، و از نظر انسان شناسی و فلسفه حیات و اومانیسم، حساب جامعه های کمونیستی را از جامعه های سرمایه داری غربی

جدا می‌پندارند، در حالی که به روشنی می‌بینیم که جامعه‌های کمونیستی که به میزانی که به مرحله نسبتاً پیشرفته‌ای از رشد اقتصادی نائل می‌شوند، از نظر رفتار اجتماعی، روانشناسی جمعی، جهان بینی اندیویدوالیستی، و فلسفه زندگی و خلق و خوی انسانی شباهت قریبی با انسان بورژوازی غرب می‌یابند و آنچه امروز به نام فورالیسم، آمبوژوازمان و حتی لیبرالیسم در جامعه‌های کمونیستی مطرح است، جز گرایش به سوی انسان غربی امروز نیست و توجه شدید به مد، لوکس پرستی و تجمل که نه تنها در زندگی‌های فردی، بلکه در سیستم تولید دولتی نیز شیوع یافته است، ناشی از این اصل است که جامعه مارکسیستی و جامعه کاپیتالیستی، عملاً، در آخر امر، یک نوع انسان را به بازار تاریخ بشری عرضه می‌کنند.

دموکراسی و لیبرالیسم غربی - علی‌رغم تقدسی که در مفهوم ذهنی این دو وجود دارد، عملاً جز مجال آزاد برای تجلی هر چه بیشتر چنین روحی و میدان تاخت و تاز هر چه خشن تر و سریع تر قدرت های مادی سودجویی که به مسخ انسان برای تبدیلیش به یک حیوان مصرف کننده اقتصادی همت گماشته اند، نیست. چنان که سرمایه داری دولتی - به نام سوسیالیسم - و دیکتاتوری دولتی - به نام حکومت پرولتاریا - و استبداد فکری به نام حزب واحد - و تعصب اعتقادی - به نام دیامات (*) و بالاخره، تکیه بر اصل ماشینیسم و اکونومیسم - به نام رسیدن سریع به « وفور تولید برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسم »!... همه آوارهایی اند که بر روی انسان به عنوان یک « اراده قدسی آزاد و خلاق » فرود می‌آیند و او را، به صورت « شیئی اجتماعی » در یک سازمان خشن و فراگیرنده، غالب ریزی می‌نمایند یعنی بارزترین نمونه « از خود بیگانگی سیاسی و فکری » که مارکس درباره انسان بورژوازی از آن سخن می‌گفت. (۱) «

* - مخفف دیالکتیک - ماتریالیسم

بخش دوم

۱- اسلام و انسان

برخلاف اندیشه اومانیستی که در شکل باستانی آن تنازع انسان - خدایان بر سر تصاحب قدرت و در شکل امروزی آن با حذف خدا، تنازع انسان - طبیعت بر سر قدرت، خمیره اساسی آن را تشکیل می دهد و در نهایت انسان چه در بورژوازی لیبرال یا در مکاتب کمونیستی، به دلیل جایگاه ماتریالیستی آن، به عنوان یک حیوان اقتصادی تلقی شد؛ انسان شناسی اسلام بر اصل رابطه دوستی انسان - خدا استوار می باشد.^(۱)

خدا انسان را می آفریند و او را بر همه آفریدگان برتری داده و گرامی می دارد^(۲) و همگان را به سجده در برابر او می خواند.^(۳) و شیطان را که از سجده در برابر آدمی سرباز می زند، از درگاه الهی خویش می راند^(۴) در این انسان شناسی، آدمی نه « به خود وانهاد » است و نه در تنازع قدرت با خدا، بلکه انسان و خدا در یک رابطه دوستی قراردارند و شیطان به دلیل مقابله با انسان مطرود الهی است^(۵). برعکس اومانیسم غربی که در آن پرومته به خاطر دادن آتش (آگاهی) به انسان مورد غضب خدایان است. در انسان شناسی اسلام، در قصه خلقت، این خداست که عاشقانه به انسانی که دوستش می دارد امانت خویش (آگاهی-عشق) را می سپارد، تا آدمی در تلاش مستمر خود، خویشتن را بر گونه او بیافریند.^(۶)

انسان اسلام، حامل روح خداست^(۷) و در یک دوایسم وجودی دارای یک مرتبه ظلمانی است که عرصه تحرک نفسانیات است و از آن به اسفل السافلین یاد می شود و یک مرتبه نوری، که روح مأنوس به خداست که مرتبه اعلیٰ علیین می باشد، او که روحش پیش از نزول به کالبد ظلمانی مأنوس خدا بوده، پس از نزول روح به بدن و زیستن در بهشت اولیه در کنار حوا که تجلی معشوقی وجود آدمی است تا در کنار او از بی قراری وصول به معبود ازل آرامش یابد، به توطئه شیطان از « بهشت نا آگاهی و معصومیت خام » به عالم خاک هبوط می کند و یک دوره زندگی باید بگذرانند و اجل (مدت تعیین شده) در حقیقت دوران فراق اوست از پرده نشین حجله غیب؛ تکلیف نهایی او خویشتن داری زاهدانه - عاشقانه اوست از پیروی نفس اماره، و بازسازی وجود خویش بر گونه معشوق و رسیدن به مرتبه نفس مطمئنه؛ و مرگ نه یک حادثه شوم که به ناگاه بر سر او فرود می آید، که لحظه پایان دوران فراق و اتصال شهودی جاودانه او به معشوق است.

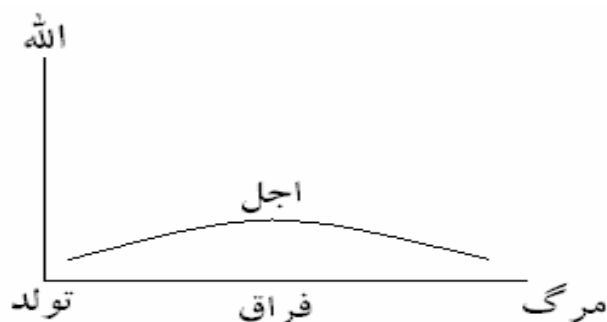
۱- یحییم و یحیونه، مائده/۵۴.

۲- و لقد کرمننا بنی آدم، بنی اسرائیل/۷۰.

۳-۴-۵- بقره/۳۴، اعراف/۱۱، اسراء/۶۱، کهف/۵۰، طه/۱۱۶، حجر/۳۱-۲۰.

۷- و نفخت فیہ من روحی، حجر/۲۹.

۶- تخلقوا به اخلاق الله-حدیث.



« در تعریف اسلامی انسان، انسان وجودی است متضاد، از دو ذات لجن (حمامسون) و روح خدا و آمده ای که می تواند هر کدام از این دو را در برابر دیگری انتخاب کند و مسئولیت انسانی او از او می خواهد که نیمه خاکی خویش را در خدمت رشد نیمه خدائی اش قرار دهد و بدین گونه به «خلوص وجودی» رسد و به «اخلاص روحی» و از این طریق ثنویت وجودی اش را به توحید بدل سازد و خلق و خوی خدا گیرد.^(۱)» بدینگونه بر خلاف اومانیسم غربی، انسان نه یک « حیوان اقتصادی » که خدا گونه ای است در زمین، که پای بر خاک، و چشم دل بر آسمان دارد، و اینجا مأوای او نیست، اینجا زایشگاه زمین، سرزمین آزمایش او در میزان اخلاص عاشقانه اوست به منشأ و مبدأ اصلی خود، الله- معبودی که از سر لطف و مهربانی^(۲) با او سخن می گوید. تقدیر الهی او بازگشت به سوی معبود است^(۳) و تکلیف الهی او، آماده بودن هر لحظه اوست - باز آفرینی مداوم خویش بر گونه خدا - برای وصول به معبود.

۲- اسلام و حکومت

الف- مبانی

حکومت اسلامی شکلی از اعمال قدرت سیاسی است که در زیر یکی از انواع شیوه های اعمال قدرت سیاسی به نام تثو کراسی جای می گیرد. در همه انواع نظام های سیاسی مردم و طبقات اجتماعی در میان هستند اما در تثو کراسی، خدا، به عنوان عامل اساسی موجود است.

در حکومت اسلامی قدرت سیاسی صرفاً یک کیفیت اجتماعی نیست، بلکه قدرت اساساً متعلق به خداست^(۴) و این امر نه تنها به جامعه انسانی بلکه به همه ابعاد هستی و آفرینش تعمیم داده می شود^(۵). لذا حکومت به عنوان یک شخصیت حقوقی صرف مطرح نیست. شخصیت حاکمان نیز مد نظر است، بدینگونه

۱- علی شریعتی، همان، ص ۴۱.

۲- بسم الله الرحمن الرحيم.

۳- انا لله و انا اليه راجعون، بقره/۱۵۶.

۴- ان العزه لله جميعا، یونس/۶۵.

حکومت نه صرف اعمال قدرت سیاسی بلکه اعمال قدرت سیاسی به عنوان یک مسئولیت و انجام وظیفه و خدمت گذاری هیئت حاکمه مطرح می گردد، که اعمال صحیح آن ، انجام وظیفه درست دینی و در پی دارنده پاداش اخروی و تخطی در اعمال صحیح قدرت ، ترمرد از انجام وظیفه در برابر خدا و موجب عقوبت دنیایی^(۱) و اخروی است.

با توجه به اینکه اعمال قدرت سیاسی به علت کیفیت اجتماعی آن نیازمند نهاد های اجتماعی است منجر به تشکیل سازمان هایی در جامعه می گردد که به علت نگرش اومانستی آن در بینش ماتریالیستی به عنوان زیر بنای جوامع لیبرال و سوسیالیستی ، هیچ گونه شیوه مهار کننده الزام آور به جز رویکرد حقوقی و تدوین قوانین منبعث از خرد سیاسی محض ندارد. اما در حکومت تئوکراسی به ویژه در شکل اسلامی آن مبانی حقوقی نه از اندیشه صرف که از جانب خدا اخذ می گردد ، یعنی اعمال قدرت سیاسی چه در حکومت و چه در نهاد های اجتماعی دیگر مبتنی بر احکام الزام آوری است که از پیام آسمانی نشأت گرفته و تمایلات نفسانی را در سوء استفاده از قدرت مهار می نماید . اگر چه این تخطی از حدود ، در صاحبان قدرت در جامعه اسلامی ممکن است شکل بگیرد لیکن در نفس ایدئولوژی حاکم بر قدرت سیاسی، ابزار های مهار کننده موجود است . سایر شیوه های اعمال قدرت سیاسی فاقد این امکان بالقوه مهار کننده است.

با یک نگاه سطحی به منابع اصیل اسلام، یعنی کتاب و سنت، مشاهده می شود که وفور احکامی که بر اساس آن اسلام طرح پیشنهادی خود را برای حیات اجتماعی و فردی ارائه می نماید، الزاماً گونه ای از حاکمیت را که زمینه ساز امکان عملی این احکام باشد در پی دارد. بنابر این حیات فردی و اجتماعی اگر با اعتقاد به اسلام توأم شود، الزام حاکمیت دینی را به دنبال دارد. لذا جامعیت احکام اسلام در همه ابعاد حیات انسانی ضرورت حکومت اسلامی را ایجاب می کند .

در زمینه احکام اسلامی صرف وجود بحث زکات^(۲) و مصارف هشت گانه آن^(۳) حکومت اسلامی را برای تحقق امکان چنین عملی، الزام آور می نماید.

علاوه بر این به جز احکامی که انجام آنها در وظایف حکومت یا ناشی از وجود یک حکومت است. برخی احکام فردی که زمینه اجتماعی داشته و با حیات فردی انسان نیز مرتبط است در سایه یک حکومت

۱- لکل فرعون موسی؛ رجوع شود به آیات مربوط به عذاب های اقتراحی در قرآن.

۲- بقره/۱۷۷، توبه/۱۷، انبیاء/۷۳، نور/۳۷.

۳- رک : بنیان حکومت در اسلام، سید کاظم حائری، ترجمه و انتشار اداره کل انتشارات و تبلیغات، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، اسفند ۱۳۶۴.

اسلامی امکان تحقق می یابد.

سیره و روش پیامبر و ائمه معصوم^(ع) خود دلیل مستحکمی است برای نیاز به وجود یک حکومت اسلامی؛ ۱۳ سال تبلیغ در مکه و تحمل آزار و شکنجه های بسیار کفار از طرف مسلمین و هجرت مخفیانه آن حضرت از مکه به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی در مدینه توسط حضرت رسول^(ص) پذیرفتن مسئولیت حکومت توسط حضرت علی^(ع) که قریب به پنج سال تا زمان شهادت آن اسوه عدالت و نمونه و الگوی عملی قرآن و راهنمایی ها و راهبرد های آن بزرگ بی بدیل در دوران ۲۵ ساله سکوت تلخ خود، مبارزه امام حسن^(ع) که به شهادت آن امام مظلوم منتهی گردید، تلاش قهرمانانه امام حسین^(ع) با شعار امر به معروف و نهی از منکر که به حادثه تلخ کربلا و ایستادگی اسطوره ای آن معلم آزادگی و شهادت منجر شد و حیات سیاسی سایر امامان معصوم^(ع) و حکومت پایانی تاریخ به دست امام معصوم^(ع) است و انتظار ظهور که تلاش مستمر مسلمان شیعه برای آمادگی سربازی امام زمان^(عج) و همه سنت های الهی تاریخ و فلسفه تاریخ تشیع و تاریخ سیاسی اسلام و آراء فقها و ... وجود یک حکومت مبتنی بر اسلام را به عنوان یک الزام تاریخی و یک وظیفه دینی مطرح می نماید .

ب- اهداف

هدف حکومت اسلامی در نهایت با هدف خلقت انسان همسو می باشد. همه وظایف حکومت اسلامی در حقیقت تلاش های گوناگون اما هدفمندی است که به بستر سازی فرهنگی - اجتماعی برای ایجاد زمینه هایی که حیات اجتماعی به شکوفایی و تعالی امکانات بالقوه وجود انسانی در جهت کمال و توجه به مطلق ارزش های متعالی که خداست یاری رساند. در انسان شناسی اسلام، انسان با دوایسم وجودی خود ، بین دو بی نهایت قرار دارد، بنا بر این فلسفه بعثت انبیاء یاری رساندن خداست به انسان با صدور و ابلاغ دستور العمل هایی که انسان بر اساس عمل به آنها از بعد ظلمانی و لجنی وجود خود رهایی یابد و با شکوفا کردن ارزش های بعد الهی خود به تصحیح عمل خود در مناسبات اجتماعی از یک سو و در رابطه فردی خود با خدا از سوی دیگر بپردازد این است که عمل صالح تجلی ایمان قرار می گیرد. اما انعکاس ایمان در عمل نیازمند زمینه اجتماعی تحقق عمل صالح می باشد. بنا بر این حکومت اسلامی که زائیده تلاش جمعی جامعه اسلامی از یک سو و تکلیف الهی از سوی دیگر است اساسی ترین هدفش در اعمال قدرت سیاسی - حقوقی منبعث از کلام وحی

باید بستر سازی اجتماعی - فرهنگی مطلوب برای رسیدن به هدفی باشد که هم دستی و هم داستانی انسان - خدا در فلسفه خلقت آدمی آن را می طلبد.

« عمل صالح » واژه کلیدی و محوری قرآن در انسان سازی است آنچنان که همواره بعد از « الذین آمنوا » و « عملوا الصالحات » می آید ، یعنی ارائه دستور العمل و بلا فاصله تمرین و ممارست آن برای درونی شدن این مهم نه تنها در اخلاق فردی که در اخلاق سیاسی نیز مورد تأکید، اسلام است تا آنجا که حضرت علی (ع) در فرمان جاودانه خود به مالک اشتر به او یاد آوری می کند که « بهترین ذخیره را برای خود ذخیره عمل صالح تلقی کن ^(۱) ».

بنابراین ماهیت حکومت اسلامی، فرهنگی است و از عمده ترین وظایف آن تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش ایدئولوژیک انسان و تبدیل « حیوان اقتصادی » به « انسان متعالی است ». « در حکومت عالی الهی هدف حکومت، سازمان های دولتی، نظام ها و مقررات اجتماعی آن است که عالم انسانیت را به طرف کمال سوق دهد. در این حکومت، اغراض و منافع شخصی حکمرانان، هیچ گونه اصلتی ندارد. حتی تشریفات زندگی رئیس حکومت و مقامات عالی در حدودی است که مصالح عمومی اقتضا کند و چه بسا که بساط زندگی عالی ترین صاحبان مناصب حکومتی، با یک فرد عالی تفاوت ندارد. خواسته های مادی مردم نیز در حدود نیاز و در حد اعتدال است ، ولی برای عموم و بدون استثنا تأمین و از تبعیض ها، افراط ها و تفریط ها، هر چند مورد پسند عموم باشد جلوگیری می شود، چون نه خواست اکثریت در این حکومت اصالت دارد. و نه هوا ها و هوس های مادی.

در حکومت عالی الهی ، عنایت به تأمین خواسته های مادی مردم در حدودی است که فرد و جامعه نه در فشار محرومیت های مادی خرد و منحرف شود و نه همه نیرو هایش در راه هوی و هوس و شهوت متمرکز گردد و از کمالات عالی معنوی محروم بماند . نه دست به گریبان فقر و بی خانمانی و نداری و بی سواد و مرض، شب و روز به تلخکامی و عسرت به سر آرد، و نه سرمست کامیابیهای مادی، دائماً به خود و هوس های ناروای خود مشغول و از همه جا بی خبر باشد و پست ترین و پلید ترین هوس بازی ها، گاه با نام خوش نما و فریبای هنر و گاه بی پرده و عریان، آرزوی نهائی عموم گردد و آتش هوس و شهوت چنان بر افروخته و همه جا گیر شعله گیرد، که ریشه های فضایل معنوی را در دل فرد و جامعه به کلی بسوزاند و نابود سازد. ^(۲) »

۱- نهج البلاغه، نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر .

۲- حکومت در اسلام، شهید دکتر سید محمد بهشتی، مقدمه و حواشی علی حجتی کرمانی، چاپ اول، سروش، ۱۳۶۷، صص ۶۸-۶۷.

ج- ساختار

بدون تردید تحول جامعه در بستر تاریخ، علتی است که پیامد آن، معلول های متعدد در عرصه حیات اجتماعی خواهد بود که به گونه ای می توان آن ها را « مقتضیات زمان » نامید. این مقتضیات، نتیجه تبادل فرهنگی و تعامل اجتماعی در عرصه منطقه ای، قاره ای و جهانی است. که موجب پیچیدگی مناسبات اجتماعی می گردد. در دنیای معاصر که ماشینیسیم و رشد تکنولوژی (فن آوری)، پیچیدگی مناسبات اجتماعی، کیفیت روابط بین الملل، رشد جمعیت، نتایج عملی حاصل از علوم ارتباطات، جهانی شدن بازار مصرف، تحولات عمده در سیستم های آموزشی، شکل گیری سازمان ها و نهاد های اجتماعی گوناگون در هر جامعه، تقسیم کار و تخصصی شدن وظایف اجتماعی از مشخصه های بارز آن است « اعمال قدرت سیاسی » از طرف حکومت و « اعلام خواست عمومی » از طرف مردم نمی تواند در قالب ها و اشکالی که در ظرف زمان خود در دوران گذشته، متناسب با شرایط مکانی- زمانی خاص خود بوده است، ارائه شود. از طرفی رشد علم در شاخه های متنوع آن، فضای حیاتی زمین را کوچک کرده است. در چنین فضایی رفتار سیاسی در مناسبات مردم-دولت از یک طرف و مناسبات دولت با دول مختلف، در روابط بین الملل، از طرف دیگر به حساسیت شدیدی رسیده است.

اگر مناسبات مردم-دولت به رفتار سیاسی معقولی که پیامد آن اتحاد و حفظ یکپارچگی جامعه باشد مبتنی نگردد، در این صورت آن جامعه، طمعه آماده ای است برای دهان های گشوده ای که برای گسترش فضای حیاتی خود در انتضار فرصت نشسته اند.

بدون تردید، اگر رژیم سیاسی از ساختار کهنه ای نسبت به « مقتضیات زمان » و نهاد های اجتماعی، برخوردار باشد، در بستر زمان به سمت تقابل مردم-دولت و در نهایت بحران های اجتماعی پیش خواهد رفت.

اما، در بینش اسلامی، اصل اعتقاد به خاتمیت پیامبر^(ص)، اعتراف ضمنی است به این که اسلام یک « دین باز » است نه « بسته ». - اما باز بودن دین اسلام نباید توهم اعتقاد به اندیشه نا منسجمی را پدید آورد که تحت عنوان « هرمنوتیک » به جریان فکری جامعه ما راه یافته و هر گونه تفسیری را از متن مقبول می داند.^(۱) - باز بودن دین اسلام، امکان تمرین شیوه هایی از ساختار حکومت اسلامی را فراهم می آورد که هم با

۱- در این مقاله، با توجه به محدودیت صفحات- که اقتضای « مقاله » است و نیز موضوع مقاله، جای تعمیم بحث به این حوزه نیست .

« مقتضیات زمان » متناسب باشد و هم با « فلسفه حکومت اسلامی » سازگار باشد.

اگر چه برخی اندیشمندان در جامعه دینی ما، با تلقی خود از دموکراسی به عنوان یک « روش »، هیچگونه مغایرتی بین اسلام و دموکراسی، به عنوان شیوه ای از اعمال قدرت، نمی بینند^(۱)، اما ساده اندیشی است اگر تصور کنیم دموکراسی در خلاء پدید آمده است.

دموکراسی، هم از بنیان های فلسفی و اعتقادی برخوردار است و هم از پیامدهایی این چنین؛ چرا که اساساً این شیوه اعمال قدرت سیاسی، پس از خلاصی غرب از حاکمیت کلیسا، به انگیزه تنفیذ قدرت سیاسی، با تکیه بر مفهوم قرار داد اجتماعی، بدور از هرگونه مرجعیت دینی و مبتنی بر خواست عامه پدید آمده است.

به نظر می رسد « جمهوری اسلامی^(۲) » با توجه به برخورداری توأمان از « قدرت بلاواسطه » (اسلام)، « قدرت فردی » (رهبر) و « قدرت نهادی » یا « تشکیلاتی » (دولت و مشارکت عمومی)^(۳)، فرم مناسبی جهت ارائه محتوای دینی اسلام در زمان « غیبت امام معصوم »، در دوران معاصر است.

وجود توأمان سه قدرت یاد شده از یک طرف و اهداف حکومت اسلامی از طرف دیگر، مترادف بودن این واژه را با دموکراسی نفی خواهد کرد؛ اما آنچه برای تداوم نظام اسلامی و در تقابل قرار نگرفتن آن با اراده عمومی الزامی است، برنامه ریزی فرهنگی جهت تعمیق اندیشه دینی در اذهان عموم به منظور تطبیق « خواست عامه » با « خواست اسلام »^(۴)؛ تنظیم سیستم اقتصادی مبتنی بر اسلام به منظور زدودن فقر (= آفت دین)؛ بازنگری در شیوه گردش پولی کشور و تغییر در سیستم بانکداری و انطباق آن با اقتصاد اسلامی؛ ایجاد ضمانت های اجرائی قانون به قصد پیشگیری از امکان سوء استفاده مدیران و صاحب منصبان، از قدرت جهت پیشگیری از ایجاد طبقه جدید مرفه (الیگارشیک) در هرم قدرت، تدوین ضوابطی جهت تصفیه مداوم سازمان دولت از عناصر فرصت طلب با حذف زمینه های ریا به عنوان عامل ترقی در سیستم اداری (با رویکرد به اخلاق سیاسی، عرفان، حکومت در زمان پیامبر در مدینه، و حکومت حضرت علی^(ع)) است.

۱- به عنوان مثال: اندیشه های محمد مجتهد شبستری در « نقدی بر قرائت رسمی از دین »، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۲- اگر به معنای دموکراتیک بودن و دموکراسی تلقی نشود.

۳- در مورد انواع قدرت های یاد شده رک: « قدرت سیاسی »، ژ. ولایر، دکتر بزرگ نادر زاد.

۴- با رویکرد به تعمیم فقه سیاسی به عرصه های حیات اجتماعی، استفاده از شیوه های کار آمد و عملی تبلیغ، استفاده از دستاورد های علوم اجتماعی (

۳- اسلام- سوسیالیسم- کاپیتالیسم

کاپیتالیسم سیستم اقتصادی دموکراسی لیبرالی است که در آن انباشت و تمرکز سرمایه حد و حدودی ندارد. این سیستم اقتصادی با تکیه بر فن آوری (تکنولوژی) که در حقیقت دموکراسی را آلوده حاکمیت تکنوکرات ها و نهایتاً نخبگان فنی-صنعتی می نماید بر اصل تولید انبوه و به تبع آن ایجاد فرهنگ مصرف متکی است و لازمه فرهنگ مصرف تبلیغ است. تبلیغ در کاپیتالیسم با هدف ایجاد ذائقه و پرستش مد صورت می گیرد تا کالای انبوه شده، بازار مصرف خود را بیابد.

« در هر گروهی نقش اجتماعی تبلیغات متوقف بر این است که قدرت گروه را به میل و خواسته هر یک از اعضایش تبدیل کند (تبلیغات حتی در زندگی خانوادگی نیز بی اثر نیست) و شاهکار یا معجزه تبلیغات این طور بدست می آید که افرادگروه سرانجام دستور ها و وظایف را نه به عنوان اجباراتی که از بیرون بر آنان تحمیل شده اند تلقی می کنند، بلکه آنچه را در واقع به آنان تلقین یا حکم شده گمان می کنند بر اثر تمایل خود انگیزته آنان بوده است. ^(۱) » « متأسفانه در این کار دروغ و تظاهر و ریا کاری و تقلب و خلاصه « پر کردن کله های مردم » زیاد تر مداخله موثر دارند تا دادن اطلاعات درست و کامل و افشای حقیقت. ^(۲) » و سوسیالیسم به عنوان سرمایه داری دولتی، با نفی مالکیت خصوصی، انسان را تبدیل به ابزاری در سلطه ماشینیسیم می کند و با بهره کشی ابزار گونه از او در تلاش بر تولید انبوه برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسیم موجودیت انسانی او را در حد یک حیوان بارکش تحقیر و تضعیف می نماید.

این است که اسلام با نوع نگاهی که به انسان دارد، با هیچ یک از این دو شیوه سنخیت و تجانس ندارد. نه سرمایه را نفی می کند و نه آن را بی مهار رها می گرداند، بلکه با تکیه بر جوهر الهی وجود انسانی و نوع نگاه انسان شناسانه ای که دارد به « قسط » به عنوان عدالت اقتصادی و ایجاد اعتدال در سرمایه بر شیوه کسب درآمد و نحوه هزینه کردن آن نظارت دارد و با دعوت به تعالی جوهر الهی وجود آدمی، او را به دوری از اسراف هدایت می کند. لذا انسان با تزکیه درونی و تصفیه وجودی خود در اسلام از دام های فلاکت بار هر دو شیوه اقتصادی زائیده ماتریالیسم غرب رهایی می یابد.

۱- قدرت سیاسی، همان، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۱۵۰-۱۴۹.

۴- اسلام و دموکراسی

دموکراسی به دلیل ماهیت خود هیچگونه پیوندی با دین ندارد. دموکراسی اصل مشروعیت خود را از مردم کسب می کند و مبانی حقوقی خود را از خرد سیاسی اخذ می نماید. لذا چون قانون گذاری و اجرا، هر دو به وسیله مردم صورت می گیرد در حقیقت در نقطه مقابل دینی به معنی اعم و اسلام به طور اخص قرار می گیرد. انسان شناسی دموکراسی، مبتنی بر اصالت انسان، اقتصادش بر سرمایه داری بی حد و حصر، فرهنگش بر آزادی کنترل نشده ای که تعریف واحدی از آن ندارد، نگاهش زمینی، سیاستش در جامعه مدنی خویش، فریب و ساخت توأمان افکار عمومی و در روابط بین الملل بر اندیشه سلطه و غارتگری، اخلاق جنسی اش بر سکس آشکار، خانواده اش دست خوش تک والدی شدن، اخلاقش بر نسبیّت و آغازش بر تبدیل فرد حقیقی به شهروند (فرد حقوقی) به عنوان یک رأی و آمالش به تبدیل این انسان مسخ شده به حیوان اقتصادی مبتنی است.

اما اسلام مشروعیت حکومتش از خدا^(۱)، قانون گذاری اش از منبع وحی و سنت^(۲)، انسان شناسی اش بر خدا گونه شدن و خلیفه الهی شدن، اقتصادش مخالف کنز (مال اندوزی) و بر کار و انفاق^(۳)، فرهنگش بر حریت و آزادگی^(۴)، نگاهش آسمانی، سیاستش مبتنی بر صلح و انسان دوستی و شدت با دشمنان الله^(۵)، و آمالش بر پی ریزی جامعه مبتنی بر احکام الهی در جهت تعالی و کمال جوهر الهی انسان^(۶).

۱- آیات الاحکام در قرآن.

۳- آیات الانفاق و توبه-۲۴، آیات فعل الخیر و عمل صالح در قرآن.

۴- لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حرا. نهج البلاغه، نامه ۳۱ و آیات انفس شناسانه قرآن و اخلاق در قرآن.

۵- محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم، فتح/۲۹. ۶- آیات مربوط به اهداف پیامبران و ایجاد حکومت های صالح.

نتیجه

هر جامعه مدنی محصول پیشینه تاریخی خویش است که در فراز و نشیب آن در مواجهه با مقتضیات زمان سعی در یافتن پاسخ های مناسب و روش های عملی دوام خود نموده است. دستاورد های امروز آحاد یک جامعه مدنی به سادگی حاصل نشده و نتیجه محتوم تلاش ها، زجر ها، امید ها، شادی ها، اندوه ها، مبارزات و جان فشانی های عناصر انسانی جامعه مدنی در بستر تاریخی روزگار پیشین بوده است.

دموکراسی نیز به عنوان یک ایده که بر سر جهان غرب سایه افکنده و امید های واهی در اذهان سایر ملل جهان برای دستیابی به فرصت های بهتر برای زیستن ایجاد نموده است یک فرا داد تاریخی است که الزام پیدایش تحول و دگرگونی مفهومی آن در اذهان اندیشمندان مختلف زائیده مقتضیات حیات اجتماعی جهان غرب در روزگاران پیشین و امروز بوده است. لذا نسخه پیچیده آماده ای برای درمان درد های جوامع مدنی دیگر با فرهنگ و پیشینه تاریخی متفاوت نخواهد بود.

در جامعه اسلامی ما رویکرد به دموکراسی برای یافتن پاسخ به معضلات حیات اجتماعی - سیاسی امت اسلامی یا ناشی از غرب زدگی تهوع آور مدعیان اندیشه است یا نا آگاه دسته جمعی عمومی و یا ساده اندیشی « ابو موسی اشعری » وار مذهبیونی که متأثر از جو ناشی از هیاهوی تبلیغاتی این واژه جادو کننده شده اند.

به اعتقاد زیبایی شناسان جوهر زیبایی اگر در فرم متناسب با خودش قرار نگیرد می میرد. در رابطه بین دموکراسی به عنوان یک فرم و اسلام به عنوان یک محتوا هیچ سنخیتی وجود ندارد و به زور چپانیدن اسلام به عنوان یک محتوا در دموکراسی به عنوان یک فرم، تخدیر اندیشه دینی و تضعیف امکانات بالفعل برای تجلی دین در حیات سیاسی خواهد بود.

مردم سالاری دینی هم در مفهوم عبارت، هم در تئوری و هم در عمل از تناقض ذاتی بر خوردار است و این تناقض هم در بطن واژه عوام فریبانه دموکراسی و هم در ترکیب آن با دین مشهود است. پرداختن به این تئوری شتر مرغی - که نه شتر است و نه مرغ - جز اتلاف وقت، تحمیق اندیشه، و اسارت افکار در یک امر واهی چیز دیگری نخواهد بود و نتایج عملی آن نیز جز تشویش در روند حیات اجتماعی امت اسلامی و اتلاف وقت در پرداختن به اموری که جامعه اسلامی را هم در حیات اجتماعی، و هم در صحنه بین المللی به مخاطره می اندازد، چیز دیگری نخواهد بود. رفع معضلات جامعه دینی ما به تفکر در زمینه ضمانت های اجرائی قانون نیاز بیشتری دارد تا ورود به معرکه جهانی اما پوچ دموکراسی.

از طرف دیگر این رویکرد به دموکراسی، زنگ خطری است بر نبود اندیشمندانی که مستقل از تفکرات وارداتی غرب به تفحص در یک فلسفه سیاسی بر خواسته از مبانی دینی بپردازند. آنچه برای حیات سیاسی جامعه دینی ما لازم است، بستر سازی فرهنگی و ایجاد فرصت هایی برای تفکر است تا در سایه آن اندیشه هایی که به خاطر مسائل حاشیه ای زندگی به هرز می روند، به گونه ای هدایت شوند تا به تئوری سازی در حیات سیاسی جامعه دینی مستقل از گدایی اندیشه های غربی بپردازند.

جامعه اسلامی ما اینک، بیش از مدعیان دروغین اندیشه ورزی سیاسی به اخلاص و توانمندی تفکر ایدئولوگ هایی نیاز دارد که از نبود آنها حیات سیاسی - دینی جامعه مدنی مارنج می برد.

برخی منابع که در تدوین این مقاله موثر بوده اند :

۱- قرآن .

۲- نهج البلاغه .

۳- قدرت سیاسی، ژ.و. لاپیر، دکتر بزرگ نادر زاد، کتاب زمان، چاپ اول، ۱۳۶۲ .

۴- خرد در سیاست، عزت الله فولاد وند، طرح نو، تاریخ انتشار؟ .

۵- جامعه شناسی احزاب، ربرت میخلز، دکتر احمد نقیب زاده، نشر قومس، مهرماه ۱۳۶۹ .

۶- سیاست حکومت در اروپا، دکتر احمد نقیب زاده، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی « سمت »، تهران ۱۳۷۲

۷- درآمدی نظری بر تاریخ دموکراسی، رضا بهشتی معز، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۵ .

۸- دموکراسی، کارل کوهن، فریبرز مجیدی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول، اسفندماه ۱۳۷۳ .

۹- انسان، مارکسیسم-اسلام، دکتر علی شریعتی، انتشارات؟، چاپ دوم.

۱۰- بنیان حکومت در اسلام، سید کاظم حائری، ترجمه و انتشارات اداره کل انتشارات و تبلیغات، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، اسفند ۱۳۶۴.

۱۱- اسلام و مالکیت، آیت الله طالقانی، ناشر؟، تاریخ انتشار؟ .

۱۲- حکومت در اسلام، دکتر سید محمد بهشتی، با مقدمه و حواشی علی حجتی کرمانی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۷.

۱۳- نظام سیاسی اسلام، اسدالله بیات، انتشارات سروش، چاپ اول، بهار ۱۳۶۷.

۱۴- نقدی بر فرائد رسمی از دین (بحران ها، چالش ها، راه حل ها)، محمد مجتهد شبستری، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۹.